اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 آن چه كه بر حسن این مسئله می‌افزاید این كه این دسته بندیهایی كه شده این خیلی مفید بوده به طور كلی نوشته‌جات متفرقه، این نوشته‌جات از یك اسلوب خاصی برخوردار نیست، حكم نوشته‌جات متفرقه مثل تألیف كتاب نمی‌ماند كه مؤلف یك مبدأیی و یك مقصدی را در نظر دارد، كه پس و پیش كردن خوب این مخلّ به آن نظر مؤلف در تألیف است.

 حكم ورق‌های خطی انباشته شده روی هم را دارد كسی چیزی را می‌نویسد می‌گذارد در كیفش دوباره فرض كنید كه چند روز دیگر یك مطلبی را می‌نویسد می‌گذارد در میزش، همین طوری جمع می‌كند پس و پیش دلیل ندارد و معنا ندارد و انسان می‌تواند اینها را پس و پیش كند، چون فقط نظر مؤلف در كتابهای جنگ وكشكول و خطی فقط جمع آوری مطالب متفرقه برای حفظ و ضبط است، فقط همین است و لذا از نقطة نظر تدوین ایراد ندارد كه اینها با هم تركیب بشوند و منقح بشوند و كم و زیاد و این طرف و آن طرف نوشت، مضافا به اینكه در بعضی از این نوشته جات خوب مخاطب در یك حال و هوای دیگری است به واسطه مطالعه برخی از اینها، بعد یك مرتبه در صفحه بعدش می‌آید قضیه در یك مطلب دیگر اصلا از آن فضا یك مرتبه خارج می‌شود، ولی اگر این ها دسته بندی باشد آن مخاطب در همان فضا حركت می‌كند، بدون اینكه بخواهد یك دفعه در دو فضا حركت كند، فرض كنید كه یكدفعه یك مسئله مثلا اخلاقی پشت سرش یك مسئله اجتماعی، این دو تا ربطی به همدیگر ندارند یكدفعه انگار تهی می‌شود، این هم یك نكته ضعفی است در مسائل متفرقه در نوشتن كه این قضیه رفع می‌كند آن نقطة ضعف را.

 و از یك طرف دیگر مسئله خیلی مهم در این نوشته جات فقهی بیان آراء مؤلف است كه نمی‌توانسته مثلا او را به واسطه محذوراتی در معرض عموم قرار بدهد و از یك طرف می‌خواسته او را به یك نحوی به اطلاع عموم برساند، هم در بیان مراد محذور داشته و هم محذور داشته در عدم ذكر آن به واسطة خصوصیاتی كه خوب در آم موقع بوده، خودش كه می‌داند مسئله چیست؟ ولی در بیان مطلب یك محذوراتی دارد كه خب محذورات، محذورات جدی است و نمی‌تواند بواسطه آن محذورات تبیین و توضیح بیشتر بدهد.

 از این نوشته‌جات خطی انسان خیلی می‌تواند در رسیدن به آن مسائل استفاده كند، البته در نوشته‌جات ایشان هست.

 آدم گاهی از اوقات از یك حكایت می‌تواند به یك مسئله برسد، از یك نكته به صورت كلی خیلی از مسائل برای انسان فاش می شود و روشن می شود.

 مخصوصا كه اگر نسبت به گوینده یا نویسنده اعتماد و باور خاص را داشته باشد و چه بسا اصلا مسیر تفكر او را عوض كند.

 و این خیلی مهم است كه چطور انسان در نقل مطالب باید رعایت امانت را بكند و مسئله را كما فیه و فیه برای مخاطب مسئله را بازگو كند، هیچ وقت در بیان مطالب گزینشی عمل نكنید، زیرا مخاطب است كه باید تصمیم بگیرد در ارتباط با این مسئله كه شنیده، چه قضاوت بكند، نه اینكه تصمیم با گوینده است، گوینده باید بگوید كه در این مسئله این اتفاق افتاده، این را باید بگوید و اگر غیر از این باشد این خیانت است دیگر، انسان خیانت می‌كند به مخاطب و مخاطب را اغوا می‌كند.

 من یك‌دفعه دیدم یك شخص منبری بود در شب تولد امام حسن راجع به بنی‌الحسن داشت برای مردم صحبت می‌كرد و تعریف و تمجید و این كه بنی الحسن تاریخ ساز بودند و واقعه عاشورا را بنی‌الحسن بعد از سیدالشهدا زنده نگه داشتند و با قیامهای خودشان نگذاشتند كه آن حرارت واقعة عاشورا فروكش كند، خوب این طور صحبت كردن خیانت است، حركتهای بنی‌الحسن یك حركتهای ممضی از ناحیه ائمه نبود و امام صادق و امام باقر با این حركتهای بنی الحسن مخالف بودند، آن چه حركتی است كه می‌آیند امام صادق را در زندان می‌اندازند و تهدید به قتل كنند؟! آن وقت شما می‌گویید تاریخ ساز بودند، مرده‌شور این تاریخ را ببرند كه امام صادق را زندان بیاندازند و بگویند اگر بیعت نكنی فردا می‌كشیمت، آن هم طویله زندان و انسان بیاید این طور صحبت بكند! این چه صورتی پیدا می‌كند؟

 به قول مرحوم آقا شیخ عباس ننگ تاریخ بوده این وقایعی كه به واسطه بنی‌الحسن اتفاق افتاده، منتهی ما نباید بگوییم، ایشان اشتباه می‌كرد، ما نباید بگوییم چون مردم بدبین می‌شوند!، مردم به چه بدبین می‌شوند؟ مردم به كی بدبین می‌شوند؟ مگر بنی‌الحسن كی هستند كه حالا مردم بدبین بشوند یا نشوند؟ یك آدم معمولی مثل بقیه، مكتب شیعه فقط چهارده نفر را بایستی قبول داشته باشد و بس، تمام شد، مردم بدبین می‌شوند به جهنم كه بدبین می‌شوند، مگر نكیر و منكر از ما در مورد فرض كنید كه محمد و ابراهیم فرزندان عبدلله محض می‌پرسند كه نظرت نسبت به آنها چیست؟ خوب هر قضیه‌ای كه هست، آقا شما نظرت نسبت به آن چیست؟ خوب حالا هر چه هست، نخیر باید بگویی بفهمیم خط و خطوط تو را بفهمیم، این حرفها نیست آنها مثل بقیه، بقیه هم مثل آنها نه تنها در بنی‌الحسن این مسائل اتفاق افتاده، حتی در بنی‌الحسین هم این مسائل اتفاق افتاده افرادی كه بودند، خوب اینها چیزهایی است كه باید گفته بشود یعنی باید گفته بشود، تا شیعه آن مسیر ناب خودش را انتخاب كند و كوركورانه نباشد متوكل عباسی می‌خواست ائمه را بدنام كند، بدنام كند، امام هادی را می‌خواست در میان مردم مفتضح كند، خوب امام هادی را دعوت می‌كنیم به مجلس بزم و شراب و اینها بالاخره حالا با اصراری چیزی، فلانی.

 من یك قضیه‌ای آوردم در همین مسائلی كه قرار است در تألیفات اضافه بشود، داستان آن شخصی را كه هم بحثی مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی بود و بعد در مجلس حاكم شركت كرد و شراب خورد، هم مباحثه‌ای مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی، باید بترسیم از عاقبت خودمان، به این روز برسد كار ما كسی كه هم مباحثه‌ای آقا سید جمال گلپایگانی و مجتهد مسلم نجف برمی‌گردد به زادگاهش و بعد به واسطة مال حرامی‌كه می‌خورد و دعوتش می‌كنند و شام و بیا و برو و بعد هم بساط ... بالاخره در رودبایستی قرار می‌گیرد و بعد مجلس به مجلس شرب خمر اختتام پیدا می‌كند، كار به این جا می‌رسد، این كسانی كه آمدند و كشف حجاب كردند، اینها از مجتهدین مسلم بودند، همین وحیدی كه بعد از انقلاب اعدامش كردند، ایشان اجازات متعددی داشت از بزرگان نجف اجازات متعدد، این طوری كه من از پدربزرگم شنیدم بیش از دوازده اجازه اجتهاد داشته امثال نائینی و عراقی و ... این آقا می‌آید و زن خودش را بی حجاب در مجلس كشف حجاب كرمانشاه می‌آورد، همین آقایی كه دوازده تا بیشتر اجازه اجتهاد دارد و شعر می‌سراید، شاعر بدی نبود و از نظر شعری شاعر بود، خدا برای كسی تضمین نداده، تضمین اینها را نداده، خوب این آقا بلند می‌شود می‌آید و ...

 و در این قضیه می‌خواست امام هادی را بد نام كند گفتند كه فایده كه ندارد، امام هادی ابن الرضا، برادر علی بن الجواد، برادرش كه آن هم به ابن الرضا معروف است گفتند اهل این حرفها است، آن را بیاور در مجلس خودت و از این مسائل و بعد همه دنیا پخش كنید كه ابن الرضا در این مجلس بوده و كی می فهمد كه این ابن الرضا با آن ابن الرضا تفاوت دارد، می‌فرستد دعوت می‌كند از مدینه ایشان به سامراء می‌آید، سر جسر امام هادی به استقبال برادرش می‌آید، به او می‌گویند: برای چه تو را خواستند؟ یك خرده این طرف و آن طرف می‌كند و می‌گوید چرا نمی‌گویی؟ خوب برای چه خواستت؟ می‌خواهد بیایم پیشش، نخیر می‌خواست بیایی این كار را بكنی، این كار را بكنی و بعد آبرو را ببرد، آبروی ما اهل بیت را می‌خواهد ببرد، گفتش ما نمی‌گذاریم به اینجاها برسد و حضرت فرمودند: نرو، در این مجلس شركت نكن، این آبروریزی خواهد كرد این هم حالا دروغ می‌گوید، این به چیزهایی بلند شده آمده، هر چی حضرت اصرار می‌كنند آن طرف ترتیب اثر نمی‌دهد، یعنی وقتی كه انسان در یك فضایی قرار می‌گیرد بعد دیگر در آن فضای انكار، اگر امام هادی هم بیاید برادرش، امام هم بیاید بگوید نمی‌پذیرد، خیلی مسئله عجیب است! امام اصرار دارد می‌كند و این نمی‌پذیرد و می‌گوید نه و حضرت می‌گوید حالا كه نمی‌پذیری ما هم بلدیم چكار بكنیم، ـ این را من می‌گویم نه این كه حضرت بگوید ـ سه سال تمام، اینكه متوكل برای آمدنش لحظه شماری می‌كرد، سه سال صبحها می‌رفته در قصر متوكل راهش نمی‌دادند، هی می‌گفتند مریض است، یك روز می‌گفتند مست است، یك روز خواب است، می‌گفتند سه سال، بعد از سه سال هم متوكل می‌میرد، با امام می‌خواهید در بیفتید؟ خوب اینها كی بودند؟ پسرهای ائمه بودند باید ما این مطالب را بشنویم تا بتوانیم راه صحیح را انتخاب كنیم، این مسئله است تا ما این مسائل را نشنویم، نمی‌توانیم ببینیم امام كیست؟ فرزند امام كیست؟ راه چیست چاه چیست، نمی‌توانیم اینها را بفهمیم و اینها باید باشد، چون ما كه علم غیب نداریم، كی بد است؟ كی خوب است؟ كدام راه راه است، از همین جمع بین اضداد در طرق و سُلُق از او می‌توانیم برسیم به آن نتیجه مورد دلخواه و مطلوب.

 اگر فردی در شیوه و روش خود فقط یك خط را داشته باشد و انسان فراز و نشیب و اعوجاج در این طرف و آن طرف احساس نكند، خوب طبعا نمی‌تواند نظرش را نسبت به یكی تصحیح كند، وقتی كه انسان دید نه این فرد از نقطة نظر راه و روش خودش به جریانات مختلف كشیده می‌شود آن وقت می‌فهمد عجب! عجب! دیگر نباید هر چیزی را پذیرفت، نباید پذیرفت و بر این اساس باید مبانی فقهی خودش و مبانی فكری خودش را باید ترسیم كند و واقعا این حوادث مختلفه‌ای كه در حول و حوش انسان پیدا می‌شود، مهمترین نكته تأثیرسازش و مثبتش همین است كه می‌آید در مبانی انسان دخل و تصرف می‌كند، دخل و تصرف می‌كند و هر شیئی را دیگر انسان به راحتی نمی‌پذیرد، هر مبنایی را به راحتی نمی‌پذیرد و هر چیزی را استصحاب نمی‌كند، می‌آید برای خودش حساب و كتاب می‌گذارد، اینها از كجا پیدا می‌شود؟ جایی كه انسان ببیند، وقتی انسان هیچ چیز را نبیند رفته توی خانه‌اش فرض كنید كه در را بسته، فقط انسان هر چه از او خبر می‌شنود رجما بالغیب است، آقای فلان این طوری هستند، آقای فلان این مقامات را دارد، كتاب هم چاپ می‌شود، حكایات، كرامات مسائل و اینها نقل می‌شود و انسان هم ندیده است و نشنیده و به چشم خودش ندیده در نیتجه چه می‌شود؟ در نتیجه مبنایی در ذهن او شكل می‌گیرد، و بر اساس آن مبنا می‌رود و ظل و اظل، هم ظل و هم اضل آن اظلش بدتر است، ای كاش فقط ظل تنها بود.

 اما یكمرتبه قضایایی پیش می‌آید، یك مسائلی پیش می‌آید، یك خصوصیاتی پیش می‌آید كه انسان نمی‌تواند از آن مطالب به راحتی بگذرد نمی‌تواند از آنها دیگر عبور بكند، می‌آید به طور كلی در سیستم تفكریش می‌آید ایده می‌سازد، اصلا یك مبنا درست می‌كند، چرا؟ چون مبانی فكری انسان تابع مقدمات و بدیهیات و اولیات است و یكی از اولیات مشاهدات است، مسائل مشاهدات است و بر آن مبنا اگر انسان بیاید و مشاهدات خودش را معیار قرار بدهد و ملاك قرار بدهد، خوب این مسئله می‌شود چی؟ می‌شود مسائل اولی و پایه می‌شود برای طرح یك نظریه علمی، یك نظریه اجتماعی و یك نظریه فقهی.

 لذا یكی از مسائلی كه خیلی برای بزرگان مورد توجه بود، همین بود كه چرا ما باید در یك فضای ساختگی تشیعِ پیراسته شده قرار بگیریم؟ چرا؟ علت اینكه بسیاری از افراد در زمان ائمه اینها به انحراف كشیده می‌شدند، به خاطر این بود كه خودشان از نزدیك شاهد مسائل و تضادها و اختلافات و اینها بودند، یك امام برای آنها آرایش و پیرایش نشده بود، برای ما امام پیرایش می‌شود، هر شخصی بر طبق دلخواه خودش می‌آید مسائل امام را تفسیر می‌كند، امام سجاد می‌آید با آن حاكم و فرمانده خونخوار یزید كه می آید در مدینه، امام سجاد بیعت می‌كند، بیعت می‌كند امام سجاد بر اینكه مطیع باشد هر چه كه یزید می‌گوید هر چه كه می‌گوید ترك بكند، خوب حالا مؤلف، گوینده و امثال ذلك و كسان دیگر كه خوب یك مقداری كسالت خودشان را می‌توانند بیشتر در این قضیه إعمال كنند، اینها می‌آیند و این عمل امام سجاد را اصلا به طور كلی دور از شأن امام قلمداد می‌كنند، اگر در وهلة اول است به طور كلی انكار مسئله و اگر زورشان به انكار مسئله نرسید، می‌آیند و در صدد اخفاء مسئله بر می‌آیند و راه اول انكار به طور كلی اصلا این مسئله دروغ است و سند ندارد و كی گفته؟ و این حرفها، در مسئله دوم وقتی كه نه اقا قضیه بوده و اتفاق افتاده، اخفاء قضیه معلوم نیست چی بوده، معلوم نیست كه مثلًا و نباید گفت، این حرفها را نباید زد.

 بنابر این آنچه را كه به جامعه القاء می‌شود نه آن است كه باید جامعه او را بپذیرید، چیز دیگر از آب در می‌آید، چون ما نیامدیم به جامعه راه و روش واقعی امام را نشان بدهیم، راه و روش سلیقه ای خود را قرار می‌دهیم و از مرام ائمه آن چه را انتخاب می‌كنیم كه بتواند نیات ما را محقق كند.

 هیچ وقتی نمی‌آییم فرض بكنید كه از كیفیت مرام امام صادق صحبت كنیم، از امام حسن صحبت بكنیم، از امام سجاد فرض كنید كه در آن قضیه صحبت بكنیم، می‌رویم در آن مسائل، آن اخبار، آن روایات یك چیزهایی گزینش می‌كنیم برمی‌داریم كه بتواند با آن مسائل ما بخواند و این در همین جا است، در هر جریانی كه در آن جریان می‌تواند از یك طرف شخص یا یك گروه می‌خواهد خود را با نقائص خودش بر سایر افراد تحمیل كند، در آن جریان بدنبال مؤیدات منویات خودش می‌رود می‌گردد، از هر چه كه بتواند كاه را كوه می‌كند و كوه را كاه می كند تا اینكه بتواند یك تأییدی برای راه و آن جنبة استعلاء و تفوق خودش بتواند پیدا كند، این از یك طرف، از یك طرف جلوی هر نقیصه‌ای كه می‌تواند مانع برای رسیدن او بشود، به هر وسیله می‌گیرد، نقائص، بلاخره كه انسان بی نقص نیست، جلوی نقائص را بگیرد، آن چه را كه می‌تواند مانع بشود می‌تواند جلوی آنها را بگیرد، خوب این می‌شود عروسك بزك شده دیگر، یك عروسك بزك شده، این الان به افراد ارائه شده و اینها خوب به همان كیفیت بودند.

 ولی در مكتب تشیع ما اخفاء نداریم، یك وقتی یك مطلب سرّی است یك وقت یك مطلب سری است مثلا فرض كنید كه شخص در خفاء گناه كرده خوب این حرام است افشا بشود، حرام است و دلیلی ندارد كه انسان بیاید بگوید، یك وقتی نه راه و روش یك فردی را كه سایر افراد می‌دانند، آن راه را انسان می‌خواهد بیاید بیان كند و به افراد نشان بدهد كه اینها دارای این خصوصیات هستند، دیگر در اینجا مسئله، مسئله افشاء یك سر نیست مسئله مسئلة بیان و اظهار یك مطلب عام است، خود مطلب یك مطلب فاش است، این باید باشد، این مسئله در مجتمع شیعه در طول این مدت این مسئله جایش خالی است و این مطلب ناقص هست و به طور كلی وظیفه مبلغین شیعه آن است كه آن چه را كه در حول و حوش محوریت اساس مكتب است بیایند بیان بكنند، آن را باید بیان كنند، حالا مخاطب باید خودش تصمیم بگیرد كه چه كند؟ چكار كند؟ مگر ما قیم مخاطبین هستیم، مگر ما موكل بر مخاطبین هستیم و ما موكل بر مردم هستیم، مردم قیم دارند ولی دراند، موكل بر خودشان دارند، آن وقت با این مسائل این مسئله خلاف گفته می‌شود تمام فكر و اساس خود مرا كه در بعضی از نقاط مسائل مبهمی بودند فقط افشای یك مطلب از طرف مرحوم آقا نسبت به یك جریانی اصلا به كل تغییر داد، تمام ذهنیت مرا به طور كلی تغییر داد، خوب برای هر كسی یك جور است، برای هر كس یك قسم است، یك كسی ممكن است با این مطلب، یك كسی ممكن است به قسم دیگر، یك كسی ممكن است با یك خلاصه مورد و خصوصیت دیگر.

 خوب اگر انسان این مسائل را بداند و نگوید خوب این خیانت نیست؟

 من در همین مقدمه‌ای كه برای این مجموعه نوشتم و یادم است خیلی مختصری هم است، خیلی موجز است در آن جا به این مطلب اشاره كردم خصوصیاتی كه كتاب دست نوشت و خطی و جنگ ممكن است داشته باشد در این جا مرحوم آقا كه بعضی از مطالبی را به نحو ابهام ذكر كردند كه مرجعش را نقل نكردند و به نحو مبهم مسائلی بیان شد در حالتیكه بسیاری می‌دانند كه مطلب چیست؟ و مسئله چیست؟ می‌دانند قضیه چیست؟ و چقدر خوب است كه انسان برای انتخاب راهش با بصیرت و عطف توجه به این مطالب انتخاب كند تا یك وقتی دچار اشتباه نشود و یك سرمایه را از دست ندهد، چقدر واقعا این مسئله مهم است و جالب اینجا كه ما می‌بینیم كه بعضی ها همین قضیه، مسئله واضح و روشن را چون با راهی كه در پیش گرفتند در تعارض است، انكار می‌كند، خوب اگر یك شخصیتی مثل مرحوم آقا درج یك همچنین مطالبی برایش به نحو ابهام بوده و مقصودش نگه داشتن ابهام بوده، خوب چه حكمتی مترتب بر درج این است؟! خوب این كه كلام حكیم لغو می‌شود، من بیایم یك قضیه نقل بكنم آقا من یك دفعه راه می‌رفتم توی خیابانی یك نفر داد زد آی مرتیكه، فلان، خوب این یعنی چه؟ به چه معنایی است؟ چه دلیلی دارد فرض بكنید كه شخصی بیاید در این نوشته‌اش آن هم با چه خط خوب با چه عبارتی بیاید در یك همچنین مجموعه‌ای كه قصد بر ثبت او دارد و قصد بر حفظ او دارد، بیاید یك مطلبی را به نحو ابهام نقل بكند، فلان كس این جوری است یك شخصی كه هنوز مشخص نشد یعنی چه؟ مگر آقا جوهر زیاد داشتی، همین طوری نوشتی؟! آن كسی كه ما بعد از سه ماه وقتی می‌رویم مشهد به دیدنشان حوصله احوال پرسی با مرا حتی ندارد و سرش را از نوشته بالا نمی آورد، سلام علیكم آقا برو اندرونی من حالا میام، در این حد نمی‌خواهد مطالب از دست برود، آن وقت بیاید یك قضیه مبهم نقل بكند آقا قضیه مبهم بوده ما كه نمی‌دانیم قضیه چه بوده؟ بیخود برای چه می‌گویید كه یك همچنین چیزی می‌بندید، تهمت می‌زنید به آنها كه منظور ایشان مرجع ضمیرش كه فرض كنید كه این هست، از كجا می‌گویید؟ این چیست؟ این سر زیر برف كردن است دیگر، خوب حالا اگر قرار باشد بر این كه انسان بر این گونه مطالب اطلاع داشته باشد، مسئله چه می‌شود، مطلب چه می‌شود آیا این موجب تجدید فكر اساسی نیست؟ به طور كلی انسان آن راه و روش فكری خودش را نسبت به مسئله بیاید تصحیح بكند و بر آن اساس كل هدفش را قرار بدهد و راهش را قرار بدهد و احساس بكند كه بالاتر از آن چه كه می‌اندیشید هم چیزهایی هست، بالاتر از آن چه كه تا به حال بنا درست كرده است طبقات بالاتر هست و طبقات بالاتر و مسائلی هست.

 قبل از آنكه به خود خود به خود مسائل و مطالب به نحوی بشود كه ای داد بیداد، این را كه اینها گفتند، سالها قبل گفتند و سالهای قبل گفتند، ما را باش ما قبول نكردیم، دنبال چه و چه رفتیم.

 در یك نوشته‌ای كه از مرحوم مطهری خدا رحمت كند مرحوم مطهری خوب آدمها كه معصوم نیستند خوب آدم كه معصوم نیست، من در این نوشته‌ای كه از مرحوم آقای خمینی نقل شده راجع به آقای مطهری كه بدون استثناء نوشته‌های ایشان خوب است، این جای حرف است، الان نوشته‌های ایشان جای تأمل دارد، آدم نباید این طور صحبت كند بدون استثناء یعنی یك كلمه هم خطا ندارد؟ یك جمله هم خطا ندارد؟ این طور نیست ایشان در كتابش ابوحنیفه را از مفاخر اسلام ذكر می‌كند، در همین كتاب دو جلد مقتضیات زمان، بروید نگاه كنید، ابوحنیفه‌ای كه دشمن شماره یك امام صادق است، دشمن شماره یك امام صادق و تاریخ ننگینی این ابوحنیفه دارد.

 یك قضیه آن را برایتان گفتم یكیش بود تازه، آمده راجع به فلان كس راجع به دزدی صحبت می‌كند ابوحنیفه می‌گوید باید دستش را قطع كنید، بعد می‌روند دستش را قطع كنند، یك كسی آنجا نشسته بود گفت حكم این نیست كه تو گفتی، این كه این كار را كرده، می‌گوید ا راست می‌گویی متوجه نبودم، خوب بفرست الان قطع می‌كنند گفت ولش كن حالا كه گذشته اا! قطع می‌كنند دست یك بیگناهی را قطع می‌كنند، گفت ول كن حالا حرفی را زدیم، دیگر حالا حرفی را زدیم و قطع می‌كنند.

 خوب واقعاً این چه می‌شود، ما اصلًا این همین بی توجه به اینها باید باشیم حالا چی؟ چون در زندان منصور مرده پس بنابراین این خوب شد خوب این كمونیستها هم در زندان می‌میرند، نمی‌دانم فلان و این حرفها مگر هر كی در زندان، با منصور لج بوده، فقط بلد بوده اعلامیه بفرستد و مردم را بفرستد پای جنگ با منصور و خودش در برود، بلاخره هم منصور هم می‌گیردشان، خودش كه نمی‌تواند برود جبهه خط اول بایستد، خودش فرار می كند و قایم می‌شود و وقتی قایم می شود او را می‌گیرند، همین ایشان را، خوب حالا خلیفه او را گرفته توی زندان فوت می‌كند، خوب این كه آدم خوبی نشد، پس خوارج هم خیلی خوب بودند چون با عمروعاص و معاویه هم در افتادند.

 اصلا به طور كلی مسئله ولایت خیلی مسئله عجیبی است! یعنی این مسئله‌ای است كه وقتی كه ما نگاه بكنیم می‌فهمیم كه بزرگان وقتی راجع به بعضیها می‌گفتند كه اینها ولی را اصلا را قبول ندراند، امام زمان را قبول ندارند خیلی برای ما عجیب است! یعنی چه امام زمان را قبول ندارد، می‌شود یك كسی شیعه باشد و امام زمان را، این همین است.

 در جلسه دیروز بود این آقایی كه هفتاد سال از سنش گذشته، هفتاد سال از سنش گذشته كتابها نوشته، بعد در می‌آید می‌گوید كه فلان شخص به عنوان تأیید دیگر، به عنوان تأیید وقتی كه به نجف می‌آید اول باید سر قبر آن ولی نعمتش برود، آنكه كمكش كرده به اینجا رسانده، نمی‌دانم حمایتش كرده بعد اگر فرصتی هم پیدا كرد قبر امیرالمومنین را هم برود زیارت كند، یعنی فرد عادی این حرف را نمیزند، فردی این حرف را می‌زند كه دارد تبلیغ مكتب تشیع می‌كند و خود را مبلغ می‌داند، خوب این چه تبلیغی است؟ این چه تبلیغی است؟ خوب این نشان میدهد میزان معرفت تو از امیرالمومنین چقدر است و بر آن حساب، تعریفت چقدر ارزش دارد؟ مطالبی كه می‌گویی چقدر ارزش دارد؟ اینها همه نشان میدهد دیگر.

 آن آقایی كه می‌آید می‌گوید پسر جدم یا جده‌ام نیستم اگر از حقش دفاع نكنم، شما اصلا میدانید اینها چه حقی دارند كه حالا بیایید دفاع كنید؟ خبر دارید اینها چه حقی دارند؟ شما اصلا نسبت به اینها به علم اینها و به ولایت اینها معرفت دارید؟

 راجع به امام زمان میزان معرفت اینها نسبت به مسائل غیب و نسبت به اطلاع غیب برای امام زمان این است: روایت داریم كه وقتی حضرت ظهور می‌كنند، حضرت در یك مكانی می‌نشیند، نور از آن حضرت به آسمان ساطع است، دیگر نیاز به شاهد و بینه در قضاوت و اینها ندارد، ایشان در مورد این روایت اینطوری می گویند: یك صندلی می‌آورند یك جایی می‌گذارند و آن جا یك نوری حالا نور لیزر است نمی دانم نور چیست؟ كه نمی‌دانم نوری به آسمان می‌رود، آن صندلی آن جا وسط آن نور گذاشته می‌شود، این نور می‌آید می‌خورد و وقتی این نور به حضرت خورد حضرت می‌تواند واقعیت را تشخیص بدهد، خوب بفرماید الان كه حضرت روی یك همچنین صندلی ننشسته خبر ندارد؟!

 «إِنَّا غَیرُ مُهْمِلِینَ لِمُرَاعَاتِکمْ وَ لَا نَاسِینَ لِذِکرِکمْ»[[1]](#footnote-1) چیست؟ امیرالمومنین هم كه می‌نشست در آنجا و فصحاء می‌آمدند خدمت آن حضرت و حضرت از ما فی‌الضمیر آنها می‌گفت، آن نور در مسجد كوفه كجا بود؟ توجه می‌كنید یعنی اصلا این انگار نه انگار، چه نوری میآید؟ حمامهای قدیمی‌بود طاقش شیشه بود آدم وقتی آن بالا را نگاه می‌كند یادم است تویش كه می‌رفتیم از آن بالا نور می‌خورد آن وسط، یك چیزی بود، یعنی این مقدار فقط این ها نسبت به امام معرفت دارند، معرفت این قدر است، من نمی‌دانم فرزند كی نیستم اگر از حقشان دفاع نكنم.

 آن وقت همین افراد می‌آیند و اهل معرفت را مسخره می‌كنند و استهزاء می‌كنند و این مطالب در روایات نیست، اینها چیزهای من درآوردی است من بودم می‌شنیدم دیگر، تو كه یك صفحه منظومه هم نخواندی چه می‌گویی؟ اینها مطالب من درآوردی است و آنوقت ما می‌خواهیم از حق جدمان دفاع كنیم، نتیجه‌اش همین می‌شود كه انسان به این بیراهه‌ها می‌افتد.

 اینها مطالبی است كه باید كسی گفته بشود و روشن بشود تا اینكه افراد بدانند و بفهمند كه چه مسیری را انتخاب بكنند، همه افراد یك مرتبه متنبه نمی‌شوند، تنبّه در افراد بسته به شرایط فكری آنها و محیط آنها و میزان تسلب كوركورانه آنهاست در مطالب خلاف تفاوت پیدا می‌كند، افرادی كه بر مسائل خلاف تسلب دارند بالاخره آنها هم انسانند، شاید برای آنها هم یك روزنه‌ای پیش بیاید و به خلاف خودشان پی ببرند، نباید انسان چون فرض كنید كه افراد خیلی محكم هستند، تا آخر همینطورند، نه همین هایی كه محكم هستند، همین هایی كه محكم هستند ممكن است تلنگور بخورند و برگردند و متوجه اشتباه می‌شوند، بعضیها كه اصلا نمی‌شود بدون وضو اسمی از اشخاص پیششان برد، كم كم خودشان با مواجه شدن با مسائل و قضایا و خیلی مطالب دیگر برایشان تنبّه پیدا می‌شود، آنوقت وظیفة عالم این است كه آن هدف را مورد نظر قرار بدهد، آن نیت را، نه اینكه به واسطه حطام دنیوی، آن اشخاص را در جهل نگه دارد و در آن وضعیت نگه دارد.

 من یادم است در همان موقعی كه مرحوم آقا داشتند این مبانی را می‌نوشتند، این مسائل اجتماعی را ایشان در آن موقع داشتند تدوین می‌كردند، من در همان موقع متوجه بعضی از مسائل شدم و به ایشان گفتم كه خلاصه طرح این گونه مطالب، با توجه به خصوصیات و شرایط و قرائن و جوانب باید در نظر گرفته بشود، این مسئله، مسئلة خیلی حساسی است و الا خوب بله فردی مثل مرحوم ملا حسینقلی بخواهد كاری انجام بدهد، مرحوم قاضی بخواهد مسئله‌ای انجام بدهد، هر چه بنویسیدكم است، هر چه بگویید، اما اگر بخواهد فرض كنید كه مسائل جور دیگری باشد چه؟

 البته خوب پاسخ این بود كه ما آن حد اعلی را می نویسیم، به ایشان گفتم این حد اعلی اگر كار دست ندهد بسیار خوب، ولی اگر حد اعلی كار دست داد و از همین سوء استفاده شد، خوب این قضیه در این جا مشكل پیدا می‌شود، اینها مسائلی است كه باید مطرح بشود و افراد بدانند و بفهمند.

 البته خوب بالاخره بلاخره این طور نیست كه قضایا به یك نحوه بماند این طور نیست، وجدان های رنگ نشده و بخصوص طبقه جوان، وجدانهای رنگ نشده و طبقة جوان در محیطهای دانشگاهی اینها به فطرت نزدیكترند و آنها راحتتر می‌توانند از آن قید و بندهای دست و پا گیرِ بند زننده و حصر كنندة این اصطلاحات و این تعصّبات عبور كنند.

 ما می‌بینم كه خوب درست است، صحیح است، مطالبات، مطالبات صحیحی است، باید به مطالبة صحیح پاسخ صحیح باشد پاسخ غیر صحیح باشد فطرت نمی‌پذیرد، فطرت نمی‌پذیرد باید جواب مطالبه صحیح درست باشد منطقی باشد، آقا این است، این است بسیار خوب، در پاسخ منطقی ایرادی نیست كسی ایرادی نمی‌كند كسی مقامی را طلب را نمی‌كند، كسی ریاستی را طلب نمی‌كند، كسی تكالبی را درخواست نمی‌كند، آقا این است دیگر خوب راه این است، این است، این است، این هم راهش تمام می‌شود میرود، ما خیال می‌كنیم فقط خودمان همه چیز می‌دانیم، ما می‌فهمیم، ما می‌دانیم، ما بر مسائل اطلاع هستیم و ما تصمیم گیرنده هستیم و بقیه باید اطاعت كنند، نمی‌توانیم، این طور نمی‌توانیم، اگر فردی بخواهد این طور باشد، این فرد جز ولی خدا كه مشرف بر نفوس هست نیست، فقط او است كه می‌تواند آن نامة نا نوشته از قلب بیرون بكشد و بگوید بفرما شما می‌خواستی این را به من بگویی؟ بیا، بله من می‌خواستم به شما این را بگویم، ولی آیا بقیه هم همین طور هستند؟ بقیه حرف گفته ما را نمی‌فهمند، چه برسد به نامه نا نوشته را.

 یك وقتی با مرحوم آقا یك جایی بودیم، یك مجلسی بودیم ما دیدیم اقا یك چیزی می گوید، طرف دارد یك چیز دیگری جواب می دهد، حالا آن آقا از زوره افرادی است كه نامه نانوشته می‌خواند؟ آن حرف گفته آقا را نمی‌فهمد، ببینید تفاوت از كجا تا كجا، آن وقت كه من از آن جا بیرون آمدم من می‌خواستم سرم را به دیوار بزنم از این رد و بدلهایی كه ما در این مجلس دیدیم و شنیدیم مرحوم آقا گفتند: خوب نظرت راجع به این مجلس چه بود؟ ما هم نظرمان را دادیم، یك اخمی‌كردند، خوب حالا غیر از این، حالا صرف نظر از آن هر چی شما می‌فرمایید، اگر از من نظر خواهی می‌كنید، این است، اگر می فرمایید دهانمان را ببنیدیم هر چی شما بفرمایید؟ آقا یك حرف دیگر دارند می‌زنند، ایشان یك چیز دیگر جواب می دهد، خوب حالا نباید این قضیه روشن بشود تا اینكه من كه به عنوان یك فرد بی طرف، یك فرد ناظر، یك فرد راعی نسبت به این مسئله هستم من بفهمم خلاصه چه كنم؟ من چه تصویری از راه در ذهن خودم ایجاد كنم؟ من چه حركتی ایجاد كنم؟ من به افراد چقدر بهاء بدهم؟ آیا بهایی كه به افراد داده می‌شود بهاء بهای مطلق باید باشد، مطلق باید باشد، مطلق گرا باید باشیم، قضیه این طور است؟ همان بهایی كه در اطاعت به امیرالمومنین داده می‌شود و همان بهایی كه به امام حسن داده می‌شود و همان بهایی كه به امام حسین داده می‌شود، همان بهاء به زید بن ارقم داده شود، قضیه این است؟ این اطلاق باید باشد؟ این را كه بنده با چشم خودم دیدم بابا، این كه من دیدم دیگر رجما بالغیب نیست.

 مرحوم آقا یك چیزی می گویند این چیز دیگر می گوید، اینها چیزهایی است كه خدا برای انسان پیش می‌آورد تا اینكه انسان متوجه راه و مسیرش بشود.

1. بحارالانوار ج ٥٣ ص ١٧٤ [↑](#footnote-ref-1)